

خدا یا ناخدا؛ نگاهی به احادیث «نَزَلْنَا عَنْ الرَّبُّوبِيَّةِ»

[مرتضی علیزاده نجار*]

چکیده

در منابع شیعی، از امامان معصوم حدیثی نقل شده است به این مضمون که «ما را خدا ندانید و هر چه خواستید در فضائل ما بگویید». این روایت علی‌رغم اینکه از سوی برخی جریان‌های فکری مورد انکار قرار گرفته و حدیثی ساختگی قلمداد گشته، دارای سندی معتبر و دلالتی مطابق با موازین دینی است. متن این روایت به الفاظ گوناگونی در میراث حدیثی شیعه وارد شده و مدلول آن در دو جهت خلاصه می‌شود؛ نفی غلو و تبیین دامنه‌ی مقامات اهل بیت (علیهم‌السلام). این روایت، از سویی به مبارزه با افکار غالیانه پرداخته و از سوی دیگر به بلندی مقام و جایگاه امامان معصوم (علیهم‌السلام) اشاره دارد. نوشتار پیش رو پس از بررسی متنی و سندی این احادیث، به تبیین دلالت آن پرداخته و به اشکالاتی که بر آن وارد شده پاسخ می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: حدیث نَزَلْنَا، فضائل، امامان معصوم، غلو، غالیان.

* فارغ التحصیل سطح سه حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی امامت؛ دانشجوی دکتری شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب moalizade@yahoo.com.

طرح مسئله

جایگاه رفیع و مقامات منیع اهل بیت علیهم السلام، از موضوعات مهمی است که شناخت آن تأثیر بسزایی در دو عرصه‌ی اعتقاد و عمل دارد؛ زیرا هم مرزهای صحیح اعتقاد به جایگاه امامان و باورهای امامتی را روشن می‌کند تا انسان به غلو و تقصیر دچار نشود؛ و هم در میزان اطاعت و پیروی انسان از امام تأثیرگذار است. از این رو این‌گونه مباحث همواره مورد توجه پژوهشگران و اندیشمندان و جریان‌های فکری بوده و گستره‌ی وسیعی از مباحث امامت پژوهی را به خود اختصاص داده است؛ اما در این میان گهگاه بررسی مقامات اهل بیت علیهم السلام با نگرش‌های سلیقه‌ای برخی پژوهشگران مواجه شده و بسیاری از اخبار و احادیثی که ناظر به این مباحث هستند به جهت همسوزی با ایده‌های شخصی، کذب یا مجعول تلقی گشته و ناجوانمردانه به کناری نهاده شده است.

یکی از این احادیث که در دوران اخیر مورد تردید قرار گرفته و از سوی برخی پژوهشگران، روایتی ساختگی قلمداد گشته، حدیثی است به این مضمون که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند: «ما را خدا ندانید و هر چه می‌خواهید در مقام ما بگویید لکن به حقیقت آن نمی‌رسید».

به گفته‌ی علامه مجلسی رحمته الله علیه این حدیث در مصادر فراوانی نقل شده^۱ و از حیث متن نیز الفاظ متنوعی دارد که همگی ناظر به نهی از غلو و جایز دانستن هرگونه مقام غیر خدایی برای معصومان علیهم السلام هستند؛ اما آنچه سبب ابهام در فهم حدیث شده این است که این مقام‌ها چه محدوده‌ای دارد و انتهای آن کجاست؟ این احادیث را چگونه باید معنا کنیم که به غلو مبتلا نشویم؟ اساساً این‌گونه احادیث چه اعتباری دارند؟ آیا در مقام نهی از غلو هستند یا خود غلوآمیز بوده و در لفافه، از مرزهای اعتقادات صحیح گذشته‌اند؟ آیا با آگاهی از ورود برخی اخبار ساختگی از سوی

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ۲۵/۳۴۷.

غلات و مفوضه در میراث مکتوب شیعه، احتمال نمی‌رود که این احادیث نیز از بافته‌های این جریان انحرافی باشد؟ آیا به واقع می‌توان هر مقام خارق العاده و فوق بشری را به امامان نسبت داد؟ برخی پژوهشگران این حدیث را برآمده از افکار غلات و مفوضه دانسته‌اند که با پشت‌گرمی آن به‌گونه چک سفید امضا شده‌ای به نشر عقاید خود پرداختند.^۱ برخی روشنفکرانمایان نیز درباره‌ی این روایت نوشته‌اند:

روایتی از امامان شیعه رسیده است که در مورد ما هر چه می‌خواهید بگوئید، فقط ما را به مرتبه الوهیت نرسانید «نَزَلُوا عَنْ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ...»؛ در این روایت چنانکه می‌بینید فقط اجتناب از ربوبیت خواسته شده است و از نبوت سخن نرفته است. اگر غلط نکنم این روایت با آنکه ظاهری ضد غلو دارد، باید پرداخته‌گالیان شیعه باشد. دقیق‌تر آن است که آنان را نه به مرتبه‌ی خدایی باید رساند نه به مرتبه پیامبری، هر منزلت دیگری برای آنان و دیگر سالکان متصور است.^۲

این پرسش‌ها و اظهارنظرها که گویا ریشه در سخن برخی نویسندگان پیشین دارد^۳، اعتبار این احادیث را هدف قرار داده و مجموعه‌ی این اخبار را دست‌آویزی برای اندیشه‌های غالیانه معرفی کرده است. همچنین سبب شده تا برخی قلم‌به‌دستان دیگر نیز در نوشته‌های خویش بر این احادیث خرده گرفته و سند و دلالت آن‌ها را مورد خدشه قرار دهند. از این رو به نظر می‌رسد هنوز نکات ابهام‌آلودی در این‌گونه احادیث

۱. مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرآیند تکامل، ۸۱ و ۸۲.

۲. سروش، عبدالکریم، نامه دوم به آقای بهمن پور.

۳. شیخ هادی نجم‌آبادی در این باره می‌گوید: «به جهت حب این مطلب [نجات بخشی محبت و ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام)] هر خبری یا اثری یا رؤیایی که شاهد آن باشد قبول نموده درصد تصحیح و تنقیح سند آن برنیامده بلکه مسلم می‌دانستند و چون روایت متشابهی می‌یافتند، تأویل و توجیه می‌نمودند به طریقی که مطابق با مراد خود نمایند و مؤید معتقد خود قرار دهند؛ مثلاً چون می‌یافتند روایت «نَزَلُوا عَنْ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقَوْلُوا فِي حَقِّنَا مَا شِئْتُمْ» را، می‌گفتند: هر چه در حق ایشان از صفات ربوبیه گفته شود باید قبول نمود. ولی اختیار کلی در امور با خداوند است که اگر ایشان را در وساطت به هر مقام معتقد باشی، غلو در حق ایشان ننموده». تحریر العقلاء، ۶۰ و ۶۱.

وجود دارد که نیازمند بررسی و روشن‌گری است تا بدین وسیله هم جویندگان حق و حقیقت به واقع دست یابند و هم اتمام حجتی برای منکران فضائل و مناقب ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام باشد؛ همچنین بتوان خط‌مشی درست اعتقادی را در باورهای امامتی روشن ساخت.

قبل از سنجش میزان اعتبار و صحت اسناد این احادیث و بررسی دلالتی آن‌ها، سزاوار است نگاهی به دو اصطلاح داشته باشیم که یکی با سند حدیث ارتباط دارد و دیگری با دلالت آن.

۱- معناشناسی حدیث صحیح

میان عالمان و فقهای شیعه، دو‌نگرش در معنای حدیث صحیح وجود دارد؛ یک نگرش مربوط به صاحب‌نظران متقدم و دیگری مربوط به اندیشمندان متأخر. از منظر عالمان عهد کهن، حدیث صحیح به حدیثی گفته می‌شد که به آن اعتماد حاصل شود؛ یعنی با قرائنی اطمینان‌آور همراه باشد که سبب وثوق به صدور آن از معصوم شود.^۱ برخی اندیشمندان و عالمان علم‌الحدیث، در آثار خود به پاره‌ای از این قرائن اشاره کرده‌اند، از جمله شیخ بهایی^۲، شیخ حرعاملی^۳ و دیگران. وجود هر یک از این قرائن، نشانگر صحت یا اعتبار حدیث بوده و در نتیجه آن خبر مورد استناد

۱. مرحوم شیخ بهایی در این باره می‌نویسد: کان المتعارف بینهم إطلاق الصحیح علی کل حدیث اعتضد بما یقتضی اعتمادهم علیه، أو اقترن بما یوجب الوثوق به و الزکون الیه. (مشرق‌الشمسین و اکسیر السعادتین، ۲۶) ایشان پس از بیان تعریف به برخی از این قرائن اشاره کرده است. همچنین وحید بهبهانی می‌نویسد: إن الحدیث الصحیح عند القدماء هو ما وثقوا بکونه من المعصوم أعم من أن یکون منشاء وثوقهم کون الراوی من الثقات أو أمانة أخر و یکونوا یقطعون بصدوره عنه أو یظنون. (استرآبادی، محمد بن علی، منهج المقال، ۱/۱۰۶، مقدمه وحید بهبهانی).

۲. عاملی، محمد بن حسین، همان، ۲۶-۲۹.

۳. مرحوم صاحب وسائل در دو بخش، به قرائن صحت حدیث و قرائن اعتماد به رجال آن اشاره کرده است. رک: حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ۳۰/۲۴۳-۲۴۷ و نیز ۲۸۷-۲۹۰.

فتاوا قرار می‌گرفت. در بررسی حدیث پیش رو، چنانچه نیاز باشد به برخی از این قرائن به قدر ضرورت اشاره خواهد شد.

اما اندیشمندان متأخر با رویکردی دیگر، احادیث معتبر را به سه گونه‌ی صحیح، حسن و مؤثق تقسیم نموده‌اند.^۱ از دیدگاه ایشان، حدیث صحیح، حدیثی است که تمامی افراد سلسله سند آن امامی توثیق شده باشند.^۲ وثاقت این افراد از طریق نص امام معصوم، یا تصریح یکی از بزرگان عهد کهن همچون برقی، ابن قولویه، کشی، صدوق، شیخ مفید، نجاشی، شیخ طوسی، یا ادعای اجماع بروثاقتشان اثبات می‌شود.^۳ به دیگر سخن، حدیث صحیح حدیثی است که سند آن با سلسله‌ی متصل راویان عادل امامی به امام معصوم برسد^۴ و چنانچه علم به وثاقت تمامی رجال سلسله سند حاصل شود یا دو عادل به وثاقت هریک از آنان شهادت دهند، به آن صحیح اعلائی می‌گویند^۵ که در بالاترین درجه‌ی اعتبار قرار دارد.

این نگرش دوم که از دوران سید احمد بن طاووس یا علامه حلی رواج یافت، مورد انتقاد بسیاری از فقها و حدیث پژوهان قرار گرفت و بزرگانی همچون علامه مجلسی، صاحب حدائق، فیض کاشانی و شیخ حر عاملی، به دلایل زیادی این تقسیم‌بندی را مردود شمرده^۶ و همان راه قدما را پیش گرفتند؛ تا جایی که برخی بزرگان، این

۱. عاملی، محمد بن حسین، همان، ۲۵.

۲. همان، ۲۶؛ و نیز رک: فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ۲۲/۱.

۳. رک: خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۳۹/۱-۴۶.

۴. عاملی، محمد بن جمال الدین، ذکر الشیعة، ۴۸؛ مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایه، ۱۷۸/۱.

۵. همان، ۱۵۵/۱.

۶. رک: بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناضرة، ۱۴/۱-۲۴؛ فیض کاشانی، محمد محسن، همان، ۲۴/۱ و ۲۵ (وی می‌نویسد: فالاولی الوقوف علی طریقه القدماء و عدم الإعتناء بهذا الإصطلاح المستحدث رأساً و قطعاً)؛ حر عاملی، محمد بن حسن، همان، ۳۰/۲۵۱-۲۶۶ (مرحوم صاحب وسائل، بیست و پنج دلیل در رد اصطلاح متأخران در تقسیم‌بندی حدیث آورده و عمل به این مینا را جایز ندانسته است).

تقسیم‌بندی را تحت تأثیر اهل تسنن دانسته‌اند.^۱

در مقابل سه قسم یاد شده، حدیث ضعیف قرار دارد^۲ و به احادیثی گفته می‌شود که در آثار کهن، سخنی از توثیق افراد سلسله سند آن به میان نیامده، یا کسانی از آن‌ها در کتب رجال تضعیف شده باشند. برخی درایه نویسان در توضیح این‌گونه حدیث نوشته‌اند:

حدیث ضعیف حدیثی است که رجال سند آن به فسق و مانند آن جرح شده یا ناشناس باشند، یا حالت بدتری داشته و مثلاً وضاع باشند^۳.

با این توصیف روشن می‌شود که ضعیف بودن حدیث به معنای این نیست که لزوماً رجال آن، وضاع یا کذاب باشند؛ بلکه چه بسا ضعفشان جهت‌های دیگری داشته باشد؛ از این رو حدیث ضعیف به معنای ساختگی و دروغین بودن نیست، بلکه به معنای جمع نبودن شرایط صحت و حجیت در آن است. چنانکه برخی نوشته‌اند:

«و أما ضعیف السند غیر الموضوع فلا باس بروایتہ مطلقاً»^۴.

بلکه اساساً خبر جعلی را نباید حدیث دانست و حتی از اقسام حدیث ضعیف هم خارج است و چنانچه کسی خبر ساختگی را نیز جزو اقسام خبر ضعیف بداند، نمی‌تواند منکر این شود که هر ضعیفی به معنای ساختگی نیست. وانگهی حدیث ضعیف با صحیح قدمائی، مانعة الجمع نیست؛ بلکه چه بسا حدیث ضعیفی بر پایه‌ی قرائن بیرونی و شواهد صحت، معتبر شناخته شود.

با این توضیحات معلوم می‌شود که ضعف حدیث، علت‌های گوناگونی دارد که در کتب درایه و رجال، مورد بررسی قرار گرفته است^۵.

۱. به عنوان نمونه رک: همان، ۲۵۹/۳۰.

۲. عاملی، محمد بن جمال الدین، همان.

۳. مامقانی، عبدالله، همان.

۴. همان، ۴۱۷/۱. حدیث ضعیف سند غیر از حدیث ساختگی است و نقل آن اشکالی ندارد.

۵. به عنوان نمونه، رک: استرآبادی، محمد بن علی، همان، ۱۲۷.

از مجموع مقدمه‌ی نخست سه مطلب به دست می‌آید:

۱- بر مبنای متقدمان، حدیث صحیح لزوماً به این معنا نیست که تمامی سلسله سند آن توثیق خاص داشته باشند؛ بلکه وجود قرائن و شواهد صحت و وثوق به صدور، در صحیح بودن حدیث کافی است.

۲- از نظر متأخران، چنانچه سلسله رجال سند یک حدیث از سوی متقدمان توثیق شده باشند، آن حدیث صحیح خواهد بود؛ اما بسیاری از متأخران این اندازه سختگیری در اعتبار حدیث را جایز ندانسته و همان راه پیشینیان را پذیرفته‌اند.

۳- حدیث ضعیف و غیر صحیح به معنای جعلی و ساختگی بودن نیست؛ بلکه به معنای فراهم نبودن شرایط حجیت است و چنانچه قرائنی بر صحت آن وجود داشته باشد، معتبر خواهد بود.

۲- غلو شناسی

غلو یعنی تجاوز از حد و در اصطلاح کلام و فقه امامیه، غلور امامت عبارت است از اعتقاد به الوهیت امام یا نسبت دادن نبوت به ایشان^۱؛ مضمون این تعریف در روایتی از امام رضا علیه السلام رسیده که فرمود:

فمن ادّعى للأنبیاء ربوبیة أو ادّعى للأئمة ربوبیة أو نبوة أو لغير الأئمة إمامة
فنحن منه براء فی الدنيا و الآخرة^۲

هر کس برای پیامبران ادعای خدایی کند یا برای ائمه ادعای خدایی یا

۱. رک: مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تصحیح اعتقادات الامامیة، ۱۳۱؛ علم الهدی، سید مرتضی، الشافی، ۱۱۷/۴؛ عاملی، زین الدین بن علی، روض الجنان، ۴۳۶/۱-۴۳۷؛ همو، مسالك الأفهام، ۲۴/۱؛ نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ۵۰/۶؛ نجفی، جعفر بن خضر، کشف الغطاء، ۳۶۵/۴ و منابع دیگر.

۲. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، ۲۰۱/۲.

پیامبری داشته باشد یا برای غیرائمه ادعای امامت نماید، ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.

مرحوم علامه مجلسی در توضیح این اصطلاح می‌گوید:

غلو در نبی و ائمه یعنی سخن به الوهیت یا شریک دانستن ایشان با خدا در معبودیت و خلق و رزق، یا اعتقاد به حلول خداوند در ایشان، یا آگاهی ایشان از غیب به طور مستقل و بدون هیچ‌گونه الهام از جانب خداوند، یا اینکه کسی ائمه را نبی بداند، یا معتقد باشد شناخت امامان انسان را از اطاعت خدا بی‌نیاز و نهی از معاصی را ساقط می‌کند. کسانی که چنین باورهایی داشته باشند کافرو از دین اسلام خارج‌اند، لذا ائمه اطهار از آنان برائت جسسته و به کفرشان حکم و به قتلشان دستور می‌دادند^۱.

بنابراین، غالی تنها به کسانی اطلاق می‌شود که به الوهیت یا نبوت ائمه باور داشته باشند و چنین افرادی اساساً از دین خارج‌اند^۲. در حدیثی از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «الغلاة کفار و المفوضه مشرکون»^۳. از همین رو فقهای شیعه نیز بر نجاست غالیان اجماع کرده‌اند^۴.

با این بیان روشن می‌شود که اگر کسی به مقامات ویژه و خارق‌العاده و منحصر به فرد

۱. مجلسی، محمدباقر، همان، ۳۴۶/۲۵.

۲. علاوه بر علامه مجلسی، بزرگان دیگری نیز به این مسئله اشاره نموده‌اند. به عنوان نمونه، شیخ مفید نیز غلات را کافر و گمراه دانسته و می‌نویسد: «هم ضلال کفار؛ حکم فیهم أمير المؤمنين علیه السلام بالقتل و التحریق بالنار و قضت الأئمة علیهم السلام علیهم بالإکفار و الخروج عن الإسلام» (تصحیح اعتقادات الامامية، ۱۳۱). شهید ثانی نیز غلات را از اسلام خارج دانسته و می‌نویسد: «جعل الغلاة من فرق المسلمين تجوز لانتسلاخهم منه جملة، و مبايتهم له اسما و معنى»، (مسالك الأفهام، ۱/۲۴).

۳. مجلسی، محمدباقر، همان، ۲۷۳/۲۵.

۴. رک: نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعه، ۲۰۴/۱؛ نجفی، محمدحسن، همان، ۴۶/۶ و ۵۱.

برای امامان علیهم السلام باور داشته باشد، مادامی که به الوهیت یا نبوت ائمه علیهم السلام معتقد نباشد، نمی‌توان او را غالی دانست.

ممکن است این سؤال مطرح شود که باور داشتن به الوهیت یا نبوت ائمه علیهم السلام به چه معناست؟

در پاسخ باید گفت از آیات کریمه قرآن و روایات شریفه وارده از معصومان علیهم السلام چنین به دست می‌آید که اوصافی چون «ازلیت»، «ابدیت»، «خلق و رزق استقلالی» و نیز «احیاء و اماته استقلالی»، تنها مختص ذات اقدس الهی و در انحصار اوست؛ اما اختصاص ویژگی‌های دیگری غیر از این موارد به خداوند، معلوم نیست. از این رو احادیثی که ناظر به مقامات بلند اهل بیت علیهم السلام هستند، مادامی که به صفات پیش‌گفته منتهی نشوند را نمی‌توان به بهانه‌ی غلو یا تفویض، هیچ انگاشت.

برخی بزرگان، واگذاری غیراستقلالی خلق، رزق، احیاء و اماته به ائمه علیهم السلام را تنها به صورت مقطعی، آن‌هم در معجزات، صحیح دانسته اما پذیرش این مقامات به صورت دائمی را مصداق تفویض باطل شمرده‌اند.^۱ از این رو ممکن است این پرسش نیز مطرح شود که آیا دائمی بودن این ویژگی‌ها از مختصات خداوند است یا خیر؟

بر اساس بسیاری از آیات و احادیث، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام، واسطه در خلق و رزق هستند. به عنوان نمونه، در برخی آیات شریفه، روزی بندگان به پیامبر نسبت داده شده، آنجا که می‌فرماید:

«وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۲ «آن‌ها فقط از این انتقام می‌گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کرم) خود، بی‌نیاز ساختند».

مرحوم کراچکی در روایتی نقل کرده که روزی ابوحنیفه به همراه امام صادق علیه السلام

۱. رک: مجلسی، محمدباقر، همان، ۳۲۸/۲۵.

۲. همان، ۳۴۷.

۳. توبه/۷۴.

غذا می خوردند؛ پس از صرف غذا امام علیه السلام حمد خدا بجا آورده و گفتند: خدایا این نعمت از تو و از پیامبرتوست! ابوحنیفه گفت: آیا برای خدا شریک قرار می دهی؟ حضرت فرمود: وای بر تو! خداوند در کتاب خود می فرماید: «وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» و نیز در جای دیگری می فرماید: «لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ» ابوحنیفه گفت: به خدا قسم گویا تا به حال این دو آیه از کتاب خدا را نخوانده ام و نشنیده ام...^۲

اخبار دیگری نیز وجود دارد که در آن ها، خلق و رزق به پیامبر و امام نسبت داده شده است. در پایان همین نوشتار، به پاره ای از آن ها اشاره خواهد شد.^۳ پس این ویژگی ها، منحصر به باب معجزه و مقطعی خاص نیست؛ بلکه پیامبر و امام، به اذن خداوند، همواره در رزق بندگان و خلق برخی امور دخالت دارند.

از این رو مرحوم آیه الله خوئی می فرماید:

ایشان واسطه در ایجاد هستند و عالم وجود به خاطر ایشان وجود یافته است. ایشان سبب در خلقت اند؛ زیرا اگر ایشان نبودند خداوند هیچ کس را نمی آفرید، همه مخلوقات به خاطر ایشان وجود یافته اند، ایشان واسطه در افاضه بلکه در طول ولایت خداوند دارای ولایت تکوینیه هستند. این ولایت همانند ولایت خداوند در خلق و ایجاد است، اگرچه نسبت به ولایت الهی ضعیف تر است.^۴

۱. توبه/ ۵۹ (اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند و بگویند: خداوند برای ما کافی است! و بزودی خدا و رسولش، از فضل خود به ما می بخشند...)

۲. کراجکی، ابوالفتح محمد بن علی، کنزالفوائد، ۲/ ۳۶ و ۳۷.

۳. مانند آنچه در زیارت صحیح السند سید الشهداء علیه السلام وارد شده است: «بکم تنبت الأرض أشجارها و بکم تخرج الأشجار أثمارها و بکم تنزل السماء قطرها و بکم يكشف الله الكرب و بکم ينزل الله الغيث». (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۴/ ۵۷۶؛ صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ۲/ ۳۵۹؛ ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ۳۶۵-۳۶۶؛ و نیز آنچه که فرموده اند: «نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صناعتنا» (طوسی، محمد بن حسن، کتاب الغیبه، ۲۸۵) و اخبار دیگر.

۴. خوئی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، ۳/ ۲۷۹؛ فالظاهر آنکه لا شبهة فی ولایتهم علی المخلوق بأجمعهم كما يظهر من الاخبار لكونهم واسطة فی الإيجاد و بهم الوجود، و هم السبب فی الخلق، إذ

با توجه به مجموعه‌ی آیات و اخبار، نمی‌توان به طور مطلق نسبت دادن خلق و رزق غیراستقلالی را از مصادیق تفویض نهی شده دانست؛ بلکه امامان معصوم علیهم‌السلام به عنوان واسطه‌ی فیض در این امور نقش دارند، از این رو نسبت دادن این مقام‌ها به ایشان، غلو نخواهد بود. اما نسبت دادن اِماتة و اِحیاء به امامان نیازمند دلیل است و ظاهراً نمی‌توان به طور دائم اِماتة و اِحیاء را به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داد. ولی در موارد خاص، مانند معجزه یا اِعمال ولایت تکوینی، تردیدی در نسبت دادن این مقام به اهل بیت علیهم‌السلام وجود ندارد. البته سببیت و غایت بودنشان برای عالم خلقت نیز قابل انکار نیست. از این رو هرگونه اِماتة و اِحیاء نیز به سبب وجود ایشان است؛ چنانکه برخی بزرگان از ایشان به عنوان «فاعل ما به الوجود» تعبیر کرده‌اند؛ در مقابل «فاعل ما منه الوجود» که اختصاص به خدای متعال دارد^۱.

نکته‌ای ظریف که تذکرش در اینجا لازم به نظر می‌آید این است که در اسلام چیزی به نام شیعه غالی وجود ندارد و اساساً این واژه، واژه‌ی غلطی است؛ زیرا اگر کسی غالی - به معنایی که ذکر شد - باشد دیگر نمی‌توان او را مسلمان دانست، چه رسد به اینکه او را شیعه محسوب کنیم. در کلمات بزرگان دین، اینان تنها متظاهر به اسلام دانسته شده‌اند که در حقیقت از اسلام خارج‌اند^۲. پس همان‌طور که ترکیب «شیعه بهایی» یا «شیعه بت پرست» اشتباه و غلط است، ترکیب «شیعه غالی» نیز تعبیری باطل بوده و در ادبیات شیعی معنایی ندارد؛ اگرچه در منابع سنی این تعبیرات فراوان یافت می‌شود و هر کس که معتقد به منصوحیت ائمه علیهم‌السلام بوده یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بر شیخین مقدم می‌دانسته یا خلفا را تکفیر و رد می‌کرده و از آن‌ها برائت می‌جسته،

لولا هم لما خلق الناس كلهم واما خلقوا لأجلهم و بهم وجودهم و هم الواسطة في إفاضة، بل لهم
الولاية التكوينية لما دون الخالق، فهذه الولاية نحو ولاية الله تعالى على الخلق ولاية إيجابية وان
كانت هي ضعيفة بالنسبة إلى ولاية الله تعالى على الخلق.

۱. اصفهانی، محمد حسین، حاشیة کتاب المکاسب، ۳۸۱/۲.

۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، همان.

شیعه غالی نامیده شده است؛^۱ حال آنکه در باور شیعی، تشیع واقعی همین است! بنابراین نسبت دادن هرگونه کمال و مقام بلندی برای ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که در اخبار شریف وارد شده، غالیانه نخواهد بود و مادامی که به الوهیت و نبوت منجر نشود، برای ایشان سزاوار است.

اینک با توجه به این دو مقدمه به بررسی متنی، سندی و دلالی حدیث مورد بحث می‌پردازیم.

۳- متن حدیث

منابع متقدم و متأخر شیعی، مضمون «ما را خدا ندانید و هرچه می‌خواهید در مقامات ما بگویید» را با الفاظ گوناگون از ائمه اطهار علیهم‌السلام نقل کرده‌اند. از جمله بصائر الدرجات، خصال شیخ صدوق، احتجاج، کشف الغمّة، اثبات الهدات، بحار الأنوار و منابع دیگر؛ و همان‌گونه که یاد شد، علامه مجلسی می‌گوید: این مطلب در اخبار فراوانی آمده است.^۲

حافظ رجب برسی در این راستا می‌گوید:

ائمه اطهار فرمودند: برای ما خدایی قرار دهید که به او برگردیم و هرچه می‌توانید در (مقامات) ما بگویید.^۳

و نیز می‌نویسد:

از ائمه اطهار رسیده که ایشان فرموده‌اند: ما را از مقام ربوبیت منزه و

۱. رک: عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، مقدمه/۴۶۰: والتشیع محبة علیّ و تقدیمه علی الصحابه، فنّ قدّمه علیّ ابی بکر و عمر فهو غال فی التشیع؛ و نیز ذهبی، شمس الدین، میزان الاعتدال، ۶/۱: فالشیعی الغالی فی زمان السلف و عرفهم، هو من تکلم فی عثمان و الزبیر و طلحة و معاویة و طائفة ممن حارب علیّاً رضی الله عنه، و تعرض لسمهم و الغالی فی زماننا و عرفنا هو الذی یکفر هؤلاء السادة، و یتبرأ من الشیخین ایضاً، فهذا ضالّ مُعْتَرّ.

۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ۳۴۷/۲۵: ورد فی أخبار کثیرة لاتقولوا فینا ربّاً و قولوا ما شئتم و لن تبلغوا.

۳. حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق انوار الیقین، ۱۰۵.

از جایگاه بشری، یعنی نصیب‌هایی که برای شما سزاوار است، بالاتر بدانید.^۱

مرحوم نمازی شاهرودی در مستدرک سفینه این خبر را با متن‌های متعددی از جوامع روایی و منابع شیعی جمع‌آوری کرده است.^۲

برای بررسی این روایت به جهت رعایت اختصار، از گردآوری تمامی نقل‌ها صرف‌نظر کرده و تنها به متن‌هایی خواهیم پرداخت که سند آن‌ها نیز ذکر شده باشد؛ یا اگر هم مرسل هستند، برجستگی‌های ویژه‌ای در متن آن‌ها وجود داشته باشد:

۳- ۱- بصائر الدرجات (نقل نخست):

حدثنا احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن الحسين بن بَرْدَة عن ابي عبد الله عليه السلام وعن جعفر بن بشير الخزاز عن اسماعيل بن عبدالعزيز قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: يا اسماعيل! ضع لي في المتوضأ ماء. قال: فقلت فوضعت له. قال: فدخل. قال: فقلت في نفسي: أنا أقول فيه كذا وكذا و يدخل المتوضأ يتوضأ! قال: فلم يلبث أن خرج، فقال: يا اسماعيل! لا ترفع البناء فوق طاقته فينهدم! اجعلونا مخلوقين و قولوا بنا ما شئتم فلن تبلغوا. فقال إسماعيل: و كنت أقول إنّه و أقول و أقول.^۳

صفا روایت کرده به سندش از احمد بن محمد از حسین بن سعید از حسین بن برده از امام صادق عليه السلام و نیز از جعفر بن بشیر خزاز از اسماعیل بن عبد العزیز از امام صادق عليه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: ای اسماعیل! در وضو خانه برایم آبی بگذار. بلند شدم و برایشان آب

۱. همان.

۲. رک: نمازی شاهرودی، شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، ۵۲/۷ و ۵۳.

۳. صفا، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۲۳۶. او همین روایت را در ص ۲۴۱، ح ۲۲ از همان باب آورده با این تفاوت که در این سند به جای حسین بن برده، حسن بن برده و به جای جعفر بن بشیر خزاز، جعفر بن الحسین خزاز آمده است.

گذاشتم، سپس حضرت به داخل رفتند. پیش خود گفتم که من درباره‌ی ایشان چنین و چنان می‌گفتم درحالی‌که به وضوخانه می‌روم و وضو می‌گیرد. اندکی نگذشت که حضرت بیرون آمد و فرمود: ای اسماعیل! هیچ ساختمانی را بیش از توانش نساز که خراب خواهد شد! ما را مخلوق بدانید و هرچه خواستید در مورد (مقامات) ما بگویید اما به (حقیقتش) نمی‌رسید! اسماعیل گوید: من همچنان این‌گونه می‌گفتم و می‌گفتم.

علامه مجلسی این حدیث را با همین سند از بصائر نقل کرده است.^۱ شیخ حرعاملی در اثبات الهدات این روایت را نقل و سپس می‌گوید:

چنانکه علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه نقل کرده حمیری در دلائل، مشابه این خبر را از عبدالعزیز قزاز روایت کرده است.^۲

۳-۲- بصائر الدرجات (نقل دوم):

الخَشَّابُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ عِثْمَانَ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ كَامِلِ التَّمَارِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ لِي: يَا كَامِلُ! اجْعَلْ لَنَا رَبًّا نَتُوبُ إِلَيْهِ وَ قَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ. قَالَ: قُلْتُ: نَجْعَلُ لَكُمْ رَبًّا تَتُوبُونَ إِلَيْهِ وَ نَقُولُ فِيكُمْ مَا شِئْنَا؟! قَالَ: فَاسْتَوَى جَالِسًا ثُمَّ قَالَ: وَ عَسَى أَنْ نَقُولَ مَا خَرَجَ إِلَيْكُمْ مِنْ عَلْمِنَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ!^۳

صفا روایت کرده به سندش از حسن بن موسی خشاب از اسماعیل

۱. مجلسی، محمدباقر، همان، ۲۷۹/۲۵ و نیز ۴۷/۶۸.

۲. حرعاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة، ۱۶/۴؛ و نیز رک: اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، ۴۰۷/۲-۴۰۸.

۳. صفا، محمد بن حسن، همان، ۵۰۷/۱؛ مجلسی، محمدباقر، همان، ۲۸۳/۲۵. از آنجاکه به نظر می‌رسد الفاظ نسخه موجود بصائر، دارای اغلاط است، ما این حدیث را به نقل از بحار الأنوار ذکر کردیم. متن حدیث مطابق نقل بصائر این‌گونه است: «حدثنا الحسن بن موسی الخشاب عن إسماعيل بن مهران عن عثمان بن جبلة عن كامل التمار قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام ذات يوم فقال له يا كامل اجعل لنا أربابا نؤب إليهم و نقول فيكم ما شئنا قال فاستوى جالساً ثم قال و عسى أن نقول ما خرج إليكم من علمنا إلا ألفاً غير معطوفة».

بن مهران از عثمان بن جبلة از كامل تمار كه مي گويد: روزي نزد امام صادق عليه السلام بوديم كه امام به من فرمود: اي كامل! براي ما خدائي قرار دهيد كه به او بازگرديم و هرچه خواستيد در (فضائل) ما بگويد. عرض كردم: آيا براي شما خدائي قرار دهيم كه به او بازگرديد و در موردتان آنچه مي خواهيم بگويم؟! حضرت راست نشست و فرمود: شايد بگويم آنچه از دانايي ما به شما رسیده بیش از يك الف نيست!

۳- ۳- كشف الغمة به نقل از دلائل حميرى:

عن مالك الجهنى قال: كنا بالمدينة حين اجلبت الشيعة وصاروا فرقا فتنحننا عن المدينة ناحية ثم خلونا فجعلنا نذكر فضائلهم وما قالت الشيعة الى ان خطر بيالنا الربوبية فما شعرنا بشئى اذا نحن بابى عبدالله واقف على حمار فلم ندر من اين جاء! فقال: يا مالك ويا خالد! متى أحدثتما الكلام في الربوبية؟ فقلنا: ما خطر بيالنا إلا الساعة. فقال: إعلمنا ان لنا ربا يكلؤنا بالليل والنهار نعبده؛ يا مالك ويا خالد! قولوا فينا ما شئتم واجعلونا مخلوقين، فكزرها علينا مرارا وهو واقف على حماره^۱.

مالك جهنى مي گويد: ما عده اي از شيعيان مدينه بوديم كه در چند گروه، از مدينه به سمت منطقه اي مي رفتيم. سپس از يكدیگر جدا شدیم، (در مسير راه) از فضائل اهل بيت سخن مي گفتيم تا اينكه برخي از شيعيان مطالبی گفتند كه سبب شد ربوبيت ائمه به ذهنمان خطوط كند، توجهی به اطرافمان هم نداشتيم تا اينكه امام صادق عليه السلام را سوار بر الاغی در كنار خود دیديم و ما نفهميديم كه حضرت از كجا آمده است! حضرت فرمود: اي مالك و اي خالد! سخن در ربوبيت ما چه زماني براي شما پيش آمد؟ عرض كرديم: همين الان به ذهنمان خطوط كرد. حضرت فرمود: بدانيد ما خدائي داريم كه در شب و روز از ما مواظبت مي كند و او را مي پرستيم. اي مالك و اي خالد! درباره ي ما هرچه

می خواهید بگویید اما ما را مخلوق بدانید. حضرت درحالی که برالاغ نشسته بود این مطلب را برای ما تکرار فرمود.

۳-۴ - تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام:

قال امیرالمؤمنین: لا تتجاوز بنا العبودية ثم قولوا ما شئتم ولن تبلغوا؛ و ایاکم و الغلو کغلو النصاری، فانی برئ من الغالین^۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در مورد ما از عبودیت فراتر نروید سپس هرآنچه می خواهید در (مقام) ما بگویید، اما به کنه آن نمی رسید. از غلو چنانکه نصاری مرتکب شدند پرهیزید که من از غلو کنندگان بیزارم.

مرحوم طبرسی نیز این حدیث را با همین الفاظ از امام عسکری از امام رضا از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند^۲.

۳-۵ - بحار الانوار:

مرحوم مجلسی به طریق وجاده روایتی را پیرامون شناخت نورانیت اهل بیت علیهم السلام در بحار آورده که محمد بن صدقه آن را در قالب حکایتی از سلمان و ابوذر نقل کرده است. مرحوم مجلسی می گوید:

پدرم این روایت را در کتاب کهنی یافته که برخی از محدثان امامیه در فضائل امیر مؤمنان نقل کرده اند و من نیز آن را در کتاب کهنی که اخبار زیادی را در برداشت، یافته ام^۳.

در فرازی از این خبر آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام به ابوذر فرمود:

اعلم یا أباذر! أنا عبد الله عزوجل و خلیفته علی عباده، لا تجعلونا أربابا و قولوا فی فضلنا ما شئتم فإنکم لا تبلغون کنه ما فینا و لا نهایته، فإن الله

۱. التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیه السلام، ۵۰.

۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۲/۴۳۸.

۳. مجلسی، محمدباقر، همان، ۲/۲۶.

عزوجل قد أعطانا أكبر وأعظم^۱.

بدان ای ابوذر! من بنده خدای عزوجل و خلیفه او بر بندگانش هستم، ما را پروردگار قرار ندهید و هرچه خواستید در فضائل ما بگویید پس به نهایت آن نمی رسید، زیرا خداوند به ما بیشتر و بزرگ تر از آن را داده است.

۳-۶- الخصال:

روایت دیگر، حدیث طولانی است که به حدیث اربعمائه شهرت یافته است. در این حدیث، امیرالمؤمنین علیه السلام چهارصد دستور به اصحابش در تعلیم فرمودند که یکی از فرازهای آن، مربوط به بحث حاضر است؛ شیخ صدوق در خصالش این حدیث را چنین نقل می کند:

حدثنا أبي رضي الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبدالله قال: حدثني محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن أبي بصير و محمد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: حدثني أبي عن جدي عن آبائه عليهم السلام: أن أمير المؤمنين عليه السلام علم أصحابه في مجلس واحد، أربعمائة باب مما يصلح للمسلم في دينه و دنياه ... إياكم و الغلو فينا! قولوا إنا عبيد مروبون و قولوا في فضلنا ما شئتم^۲.

روایت کرد پدرم از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از ابوبصیر و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت در یک مجلس، چهارصد نکته از مواردی که برای دین و دنیای مسلمان شایسته است به اصحابش آموخت ... (در بخشی از این حدیث آمده است) از غلو در مورد ما بپرهیزید! در مورد ما بگویید که ما بندگان تربیت یافته ایم و آنگاه هرچه می خواهید در فضل ما بگویید.

۱. همان.

۲. صدوق، محمد بن علی، الخصال، ۵۷۹.

موارد یادشده بخشی از منابع و متون این حدیث است و چنانکه گفته شد، به جهت رعایت اختصار، از گردآوری همه‌ی آن‌ها صرف نظر می‌کنیم و البته در صورت نیاز در لا بلای بحث به نقل‌های دیگری که ویژگی خاصی داشته باشند نیز اشاره خواهیم کرد.

آشکار است که تمامی احادیث یادشده، معنای واحدی را افاده می‌کنند ولی از حیث لفظ، دارای گوناگونی واژه‌ها هستند. کلمه «نزلونا» یا «نزهونا» در متن‌های معتبر نیامده است، تنها برخی عالمان در کتاب‌هایشان این دو لفظ را نقل کرده‌اند. گویا ایشان بیشتر در پی نقل به معنا بوده‌اند نه نقل الفاظ حدیث؛ اما به هر حال از حیث معنا با احادیث یادشده که فاقد واژه‌های مذکور هستند، تفاوتی ندارند.

وانگهی، بخش نخست این احادیث (نفی الوهیت و غلو در مورد ائمه علیهم‌السلام) از مسلمات بوده و اثباتش نیازمند این اخبار نیست. بلکه اگر این اخبار هم نباشند یا کسی آن‌ها را نپذیرد، باز نمی‌تواند به الوهیت امامان ملتزم شود؛ زیرا باورهای توحیدی بر اساس براهین عقلانی و نصوص وحیانی به اثبات رسیده و اساس بعثت پیامبران نیز مبارزه با تفکرات شرک‌آلود بوده است؛ از این رو پیرامون صدر این احادیث بحثی نیست؛ آنچه مهم است و سبب ابهام در این اخبار گشته، ذیل احادیث است که رویکرد نوشتار پیشرو نیز به همان جهت ترسیم یافته است.

بخش دوم این احادیث (هر چه می‌خواهید درباره‌ی فضائل ما بگویید) در تمامی نقل‌ها، حتی از حیث لفظ نیز مشترک است و هیچ‌گونه پریشانی و اضطرابی در آن‌ها وجود ندارد. پس چنانچه یکی از متن‌ها از جهت سند معتبر باشد، سایر نقل‌ها نیز قابل پذیرش خواهد بود.

۴- سند احادیث

با توجه به آنچه در مقدمه نخست این نوشتار بیان شد، چنانچه احادیث یادشده قرائنی داشته باشند که موجب وثوق به صدور شود، مطابق مبنای متقدمان صحیح

خواهند بود؛ بنابراین بسیاری از محدثانی که در آثارشان این روایات را نقل کرده‌اند بر اساس پذیرش همین مبنا بوده است. ولی ما در این نوشتار تلاش می‌کنیم بر پایه هر دو مبنا پیش‌گفته، به بررسی صحت این احادیث پرداخته و سند تک‌تک آن‌ها را مورد کنکاش قرار دهیم.

۴- ۱- سند روایت نخست بصائر الدرجات:

در سند روایت نخست، افراد مجهول و ناشناسی وجود دارند که در کتب رجالی از توثیق و تضعیفشان سخن نرفته است. هیچ‌کدام از اسماعیل بن عبدالعزیز، جعفر بن بشیر خزاز و حسین بن برده، شناسنامه رجالی دقیقی ندارند و تنها اسماعیل بن عبدالعزیز در زمره‌ی اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام یاد شده^۱، اما در عین حال شخصیت او ناشناخته است.

۴- ۲- سند روایت دوم بصائر الدرجات:

در سند روایت دوم نیز دو شخص به نام‌های عثمان بن جبلة و کامل (بن علاء) تمار وجود دارند که از هیچ‌یک شناسنامه رجالی دقیقی در دست نیست، تنها می‌توان گفت کامل در زمره اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام قرار دارد^۲.

۴- ۳- سند روایت دلایل و تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام:

این دو روایت نیز مرسل و عاری از سند هستند.

پس این چهار روایت بر مبنای متأخران، قابل استناد نیستند اما در عین حال نمی‌توان به آن‌ها بی‌اعتنا بود و به ساختگی بودنشان حکم کرد؛ زیرا ممکن است قرائن و شواهد صدقی از روایات دیگر بر صحت آن‌ها وجود داشته و بر مبنای پیشینیان صحیح باشند.

۱. رک: خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۳/ ۱۵۱.

۲. رک: همان، ۱۴/ ۱۰۳ و ۱۰۴.

۴-۴ - سند روایت بحار الأنوار:

روایت پنجم اگرچه وجاده است و مسند نقل نشده، اما این گونه نبوده که عالمان و محدثان به صرف دستیابی به کتاب یا حدیثی، بی درنگ آن را نقل کنند؛ بلکه در وجاده معمولاً کتاب و صاحب کتاب مشخص بوده و اعتماد حاصل می‌شده است؛ اما در عین حال از جهت صحت سند، بر مبنای متأخران مخدوش است؛ بنابراین تنها روایت ششم یعنی حدیث اربعمائه باقی می‌ماند که نیازمند بررسی سندی دقیق است.

۴-۵ - سند روایت خصال شیخ صدوق:

حدیث مسند اربعمائه را شخصیت‌های تراز اولی همچون محمد بن مسلم و ابوبصیر از امام صادق ع نقل کرده‌اند و در سلسله سند آن افراد برجسته‌ای حضور دارند:

فقیه بزرگی همچون علی بن بابویه؛

شیخ الطائفة، سعد بن عبدالله اشعری، از بزرگان امامیه و از مشایخ کلینی که شرح حالش بر پژوهشگران پوشیده نیست^۲؛

۱. مجلسی اول در این باره می‌نویسد: «ثم الوجادة بأن يجد كتابا يعلم أنه من خط شيخه أو من روايته كما إننا نعلم أن الكتب الأربعة من مصنفات ومرويات الأئمة الثلاثة رضي الله عنهم». (روضة المتقين، ۲۶/۱). پس خود مجلسی که روایت مذکور را به سند وجاده نقل کرده، به کتاب و صاحب کتاب علم پیدا کرده است؛ و نیز در رجال خاقانی آمده است: «الوجه جواز الرواية بطريق الوجادة فيقول: وجدت أو رأيت بخطه ونحوهما مما لا تدليس فيه بل العمل بها جائز مع القطع بنسبة الكتاب إلى صاحبه وكونه مصححا عليه والأمن من التزوير للسيرة والطريقة وعمل الناس كلا وطرا في جميع الأعصار والابلطت الكتب والصحف في جميع الفنون والعلوم». (رجال خاقانی، ۱۷۰) از این عبارت استفاده می‌شود چه بسا در وجاده، اطمینان به انتساب کتاب هم حاصل می‌شده است.

۲. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، ۱۳۵: «جلیل القدر واسع الاخبار، کثیر التصانیف، ثقة»؛ نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ۱۷۷: «شیخ هذه الطائفة و فقیهها و وجهها»؛ و نیز برای توضیح بیشتر رک: خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۷۴/۸-۷۶؛ مرحوم خوئی می‌نویسد: «فان سعد بن عبدالله ممن لا كلام و لا اشكال في وثاقته».

و محمد بن عیسی بن عبید یقطنی که نجاشی از او با بزرگی یاد کرده است^۱؛ وی مورد علاقه فضل بن شاذان بوده تا جایی که فضل بن شاذان او را مدح و ستایش کرده و می‌گوید: «زمانه مانند او را به خود ندیده است»^۲؛ و مرحوم خوئی، جلالت و وثاقتش را مورد تسالم اصحاب دانسته و به اشکالاتی که ممکن است بر او وارد شود پاسخ داده است^۳.

تنها دو شخص دیگر به نام‌های قاسم بن یحیی و جدش حسن بن راشد در سند باقی می‌مانند که نیازمند بررسی رجالی هستند؛

مطابق مبنای متقدمین، چنانچه توانستیم با کمک توثیقات عام به وثاقتشان اطمینان پیدا کنیم یا برپایه‌ی قرائنی دیگر، اطمینان به صدور حدیث حاصل شد، روایت صحیح خواهد بود.

و مطابق مبنای متأخرین، چنانچه توثیق خاص در مورد این دو بیابیم، حدیث اربعمائه به عنوان حدیث صحیح اعلائی قابل قبول بوده و جای هیچ شکّی در حجیت آن باقی نخواهد ماند.

۴-۵-۱- راهکار نخست

قاسم بن یحیی و حسن بن راشد هر دو در اسناد کامل الزیارات وجود دارند؛ لذا مورد وثوق ابن قولویه بوده‌اند^۴.

۱. نجاشی، احمد بن علی، همان، ۳۳۳: «جلیل فی (من) أصحابنا، ثقة، عین، کثیر الروایة، حسن التصانیف».

۲. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، ۵۳۷.

۳. خوئی، سید ابوالقاسم، همان، ۱۱۵/۱۷: «بل هو من تسالم أصحابنا علی وثاقته و جلالته».

۴. مرحوم ابن قولویه در دیباجه کتاب شریف کامل الزیارات تصریح کرده که در این کتاب از اصحاب ثقة حدیث نقل می‌کند (کامل الزیارات، ۳۷)؛ از این رو میان صاحب نظران بحثی وجود دارد که آیا بر اساس شهادت ابن قولویه، وثاقت تمامی افرادی که در سلسله سند روایات کامل الزیارات وجود دارند ثابت می‌شود یا خیر؟

حال اگر کسی وثاقت تمامی افرادی که در سند روایات کامل الزیارات هستند را نپذیرد، می‌توان از طریق نقل اجلاء از دوراوی مذکور، به وثاقتشان پی برد؛ به این بیان که اگر مشایخ بزرگ حدیث از قاسم بن یحیی و حسن بن راشد روایت نقل کرده باشند، این امر نشان دهنده اعتماد راویان بزرگ به این دو و اماره‌ای بر وثاقتشان خواهد بود.^۱

در مورد حسن بن راشد باید گفت که بزرگی همچون ابن ابی عمیر، احادیث فراوانی را از او نقل کرده است.^۲ از طرفی بنا بر شهادت شیخ طوسی، ابن ابی عمیر جز از افراد ثقه روایت نمی‌کند^۳؛ لذا برخی صاحب نظران روایت ابن ابی عمیر را یکی از امارات وثاقت دانسته^۴ و برخی از اندیشمندان معاصر به اشکالاتی که بر شهادت شیخ طوسی وارد شده، پاسخ داده‌اند.^۵

در مورد قاسم بن یحیی باید دانست که فقیهی همچون احمد بن محمد بن عیسی اشعری از او نقل حدیث می‌کرده است^۶، کسی که خود در نقل حدیث از افراد ثقه بسیار حساس و دقیق بوده تا جایی که احمد بن محمد بن خالد برقی را به جهت نقل روایت از ضعف^۷ و سهل بن زیاد آدمی و ابوسمینه را به جهت اتهام به غلو از قم

۱. وحید بهبهانی در این راستا می‌نویسد: با اشاره به اینکه روایت گروهی از اصحاب، اماره‌ای بر وثاقت است روایت بزرگان به طریق اولی اماره بر توثیق است. ر.ک: استرآبادی، محمد بن علی، همان، ۱۴۵ و ۱۴۶.

۲. ر.ک: خویی، سید ابوالقاسم، همان، ۵۱۰/۴.

۳. طوسی، محمد بن حسن، *عادة الاصول*، ۱/۳۸۷.

۴. استرآبادی، محمد بن علی، همان.

۵. ر.ک: سبحانی، جعفر، *کلیات فی علم الرجال*، ۲۰۶-۲۰۵ و ۲۶۵-۲۷۱.

۶. ر.ک: خویی، سید ابوالقاسم، همان، ۳۷۰/۱۴.

۷. ابن غضائری، احمد بن حسین، *الرجال*، ۳۹. برخی اخراج برقی از قم را به جهت زیاده‌روی در نقل از ضعف و اعتماد به آن‌ها دانسته‌اند (ر.ک: سبحانی، جعفر، همان، ۲۷۵ و ۲۷۶). چنانکه شیخ طوسی راجع به برقی می‌نویسد: «كان ثقة في نفسه غير أنه أكثر الرواية عن الضعفاء». (الفهرست، ۶۲).

اخراج کرده است؛^۱ پس نمی‌توان پذیرفت که خودش از افراد ضعیف نقل حدیث کند. براین اساس بسیار دور از ذهن است که چنین فردی، راوی غیرثقه‌ای را به عنوان شیخ حدیث خود انتخاب کند. به همین جهت وحید بهبهانی، روایت احمد بن محمد بن عیسی از یک راوی را مشیربه وثاقت آن راوی دانسته^۲ و کثرت روایات او از قاسم بن یحیی و فتوا دادنش براین پایه را، سبب اعتماد بلکه وثاقت قاسم دانسته است.^۳

با این توضیح، وثاقت هر دو راوی اثبات می‌شود و در نتیجه می‌توان به وثاقت تمامی رجال حدیث حکم کرد.

همچنین علاوه بر تصحیح رجالی این حدیث، می‌توان بر پایه قرائن متنی بیرونی که در سایر روایات آمده، به صحت این روایت پی برد؛ به این معنا که مضمون این حدیث در اخبار دیگری نیز نقل شده است که در ادامه بدان‌ها خواهیم پرداخت. وانگهی این خبر، چنانکه محدث نوری اذعان نموده، از سوی اصحاب امامیه تلقی به قبول شده است.^۴

۴-۵-۲- راهکار دوم

چنانچه کسی راهکار اول را نپذیرفت می‌توان با این روش، صحت حدیث را بررسی کرد.

غیر از قاسم بن یحیی و حسن بن راشد، تمامی سلسله رجال حدیث اربعماء در کتابهای رجالی توثیق شده‌اند و تنها این دو راوی باقی می‌مانند. در کتابهای رجالی،

۱. نجاشی، احمد بن علی، همان، ۱۸۵ و ۴۹۰.

۲. رک: استرآبادی، محمد بن علی، همان.

۳. نوری، میرزا حسین، خاتمة المستدرک، ۴/۲۳۷.

۴. همان: «الحديث المعروف بالأربعاءة كما لا يخفى على من نظر إلى سند في الخصال وتلقاه الأصحاب بالقبول ووزعوا أحكامه و آدابه على الأبواب المناسبة لها».

از توثیق این دو راوی سخنی به میان نیامده در عین حال که طعنی هم ندارند. در فهرست شیخ طوسی بدون آنکه به توثیق یا تضعیف ایشان اشاره‌ای شود، از هر دو به عنوان صاحب کتاب یاد شده است. اما در مقابل، ابن غضائری هر دو را ضعیف دانسته است.^۱ حال آنکه از نظر بسیاری از صاحب نظران، تضعیفات ابن غضائری قابل اعتماد نیست؛^۲ زیرا اولاً در انتساب کتاب به ابن غضائری تردید وجود دارد^۳ و ثانیاً بر اساس بسیاری از شواهد، نوعی تندروی در جرح و تضعیفاتش هست که نشانگر تحقیق نادرست او در احوال دقیق راویان است.^۴ برخی اندیشمندان نیز به طور کلی توثیق و تضعیف‌های ابن غضائری را حدسی دانسته‌اند؛ به این معنا که ابن غضائری با نظریه روایات نقل شده از یک راوی، به وثاقت یا ضعف او حکم می‌کرده؛ لذا نه توثیقات او قابل اعتماد است و نه تضعیفاتش.^۵

پس با توجه به نبود جرح در مورد قاسم بن یحیی و حسن بن راشد و نیز مردود بودن دیدگاه‌های ابن غضائری، می‌توان بر اساس توثیق ابن قولویه در کامل الزیارات، به وثاقت این دو راوی حکم کرد.

اما مرحوم آیه الله خوئی در معجم رجال الحدیث راه دیگری را برای توثیق خاص قاسم بن یحیی پیش گرفته که در مورد حسن بن راشد هم صدق می‌کند؛ ایشان با استناد

۱. ابن غضائری، احمد بن حسین، رجال، ۴۹ و ۸۶.

۲. استرآبادی، محمد بن علی، همان، ۳۳۶؛ وحید بهبهانی در این رابطه می‌نویسد: «بعد تتبع رویه غضائری يحصل وهن بالنسبة الى تضعيفاته وانكاره مكابرة ولذا صرح به غير واحد من المحققين»؛ همچنين ر.ک: مجلسی، محمد تقی، روضة المتقين، ۹۵/۱؛ مجلسی، محمد باقر، همان، ۴۱/۱؛ خوبی، سید ابوالقاسم، موسوعة الإمام الخوئی، ۸۴/۱۲؛ سبحانی، جعفر، همان، ۱۰۳؛ و منابع دیگر.

۳. ر.ک: خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۱۰۲/۱.

۴. ر.ک: کلباسی، ابوالهدی، سماء المقال، ۶۳-۵۵/۱.

۵. سبحانی، جعفر، همان، ۱۰۳. از کلمات وحید بهبهانی و مجلسی اول نیز چنین استفاده می‌شود؛ ر.ک: استرآبادی، محمد بن علی، همان، ۱۲۹/۱؛ مجلسی، محمد تقی، روضة المتقين، ۹۵/۱.

به سخن شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه در باب «زیارة قبر ابی عبدالله الحسین»، به توثیق قاسم بن یحیی حکم می‌کند.

توضیح مطلب چنین است که مرحوم صدوق در باب یاد شده، زیارتی را از حسن بن راشد از حسین بن ثویر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در مشیخه فقیه، در طریقتش به حسن بن راشد، قاسم بن یحیی نیز وجود دارد. ابن قولویه نیز همین زیارت را در کامل الزیارات از پدرش از علی بن حسین بن بابویه (پدر شیخ صدوق) و محمد بن حسن بن ولید از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از قاسم بن یحیی از حسن بن راشد از حسین بن ثویر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.^۱

مرحوم صدوق پس از نقل این زیارت می‌گوید:

من در کتاب زیارات و مقتل الحسین، انواعی از زیارت‌ها را آورده‌ام اما در این کتاب (الفقیه) این زیارت را برگزیدم؛ زیرا از جهت سند، آن را صحیح‌ترین زیارات می‌دانم.^۲

از این رو مرحوم صدوق در کتاب فتوایی خود این زیارت را نقل کرده است.

بر این اساس، چنانکه مرحوم خوئی از گفتار صدوق استفاده نموده، افرادی که در

۱. ابن قولویه، جعفر بن محمد، همان، ۳۶۲-۳۶۷.

۲. صدوق، محمد بن علی، ۲/۳۶۰ و ۳۶۱: «وقد اخرجت فی کتاب الزیارات و فی کتاب مقتل الحسین علیه السلام انواعا من الزیارات و اخترت هذه لهذا الكتاب لأنها أصح الزیارات عندی من طریق الروایة و فیها بلاغ و کفایة». مرحوم صدوق پس از نقل این زیارت، در تمه به وداعی از یوسف کناسی اشاره کرده و سپس جمله فوق را آورده است. شاید گفته شود این گفتار صدوق مربوط به وداعی است که از یوسف کناسی نقل شده نه زیارتی که حسین بن ثویر نقل کرده و در سند آن قاسم بن یحیی و حسن بن راشد وجود دارند. در جواب می‌گوییم با توجه به باب بندی مرحوم صدوق، ایشان در مقام نقل زیارت سیدالشهداء علیه السلام است و در این باب تنها زیارت حسین بن ثویر را نقل کرده و روایت یوسف کناسی را در تمه به و به عنوان تکمیل زیارت آورده است که خود به تنهایی زیارت کاملی نیست بلکه تنها مربوط به حالت وداع است. لذا اینکه صدوق می‌گوید من این زیارت را انتخاب کردم، مقصود همان زیارت عامه است. از این رو تشخیص مرحوم خوئی کاملا درست بوده و صاحب نظران دیگر نیز آن را تأیید کرده‌اند.

سلسله سند این زیارت قرار دارند از سوی صدوق توثیق شده‌اند که قاسم بن یحیی و حسن بن راشد هم از جمله این افراد هستند. از این رو توثیق شیخ صدوق علاوه بر آنکه تأییدی بر توثیق ابن قولویه است، تضعیف ابن غضائری را نیز دچار مشکل می‌کند؛ زیرا شیخ صدوق هم از جهت زمانی مقدم بر ابن غضائری بوده و هم دقت بالایی داشته است و علاوه بر آن، اشکالاتی که بر ابن غضائری و کتابش وارد است، در مورد شیخ صدوق و کتابش، مطرح نیست.

بنابراین حدیث اربعمائه، هم بر پایه توثیق عام راویان و هم بر پایه توثیق خاص و هم بر مبنای متقدمان و هم بر مبنای متأخران، حدیثی صحیح و معتبر است؛ اما در عین حال، چنانچه کسی بر اساس مبانی علمی، نه از سر عناد و نادانی، نتوانست این تصحیح را بپذیرد، حق ندارد به ساختگی و دروغ بودن این حدیث حکم کند؛ بلکه در نهایت می‌تواند حدیث را ضعیف بداند و آشکار است که ضعیف بودن یک حدیث، به معنای جعلی بودن آن نیست.

در مجموع، با ادله و قرائنی که در دو شیوه تصحیح گذشت، جای هیچ شک و شبهه‌ای در صحت و اطمینان به صدور حدیث باقی نمی‌ماند. بر همین اساس بسیاری از اندیشمندان و صاحب نظران به اعتبار و صحت این حدیث تصریح نموده‌اند. علامه مجلسی که سرآمد عالمان علم الحدیث است، پس از نقل این خبر می‌نویسد:

ثم اعلم أن أصل هذا الخبر في غاية الوثاقة والاعتبار على طريقة القدماء وإن لم يكن صحيحاً بزعم المتأخرين؛ واعتمد عليه الكليني رحمه الله و ذكر أكثر أجزائه متفرقة في أبواب الكافي وكذا غيره من أكابر المحدثين.^۱

این خبر بنا بر روش قدما، در نهایت وثاقت و اعتبار است؛ اگرچه به گمان غلط متأخران، صحیح نباشد؛ اما کلینی به این روایت اعتماد

۱. مجلسی، محمدباقر، همان، ۱۱۷/۱۰.

کرده و بیشتر قسمت های آن را به صورت متفرقه در ابواب کافی آورده است و همچنین سایر محدثان بزرگ.

محدث نوری هم می گوید: «این حدیث از سوی اصحاب امامیه تلقی به قبول شده است»^۱. همچنین مرحوم آیه الله خوئی که توثیق تک تک راویان را در صحت سند لازم می داند، به اعتبار سند این حدیث اعتراف کرده است^۲.

مرحوم سید عبدالاعلی سبزواری پس از معتبر دانستن آن می گوید:

این حدیث، مورد اعتماد بوده و در بسیاری از ابواب فقه مورد استفاده قرار گرفته است؛ چنانکه صاحب وسائل نیز در ابواب بی شماری آن را نقل کرده است^۳.

بنابراین؛ پذیرش و صحت روایت ششم (حدیث اربعمأه) شاهدی است بر اعتبار و صحت سایر روایاتی که به این مضمون وارد شده و با توجه به تعداد این روایات در متون حدیثی، می توان ادعا کرد این حدیث مستفیض است.

۵- تحلیل دلالت حدیث

هر پژوهشگر منصفی در نخستین نگاه به این احادیث به سادگی درمی یابد که مجموعه این اخبار در مقام نهی از غلو و نیز تبیین جایگاه ائمه علیهم السلام هستند. در صدر حدیث، هرگونه نسبت خداگونه از ائمه ی اطهار علیهم السلام نفی شده تا مرزهای اعتقادات صحیح دریده نشود و عده ای خواسته یا ناخواسته در منجلاب کفر و شرک فرو نروند؛ و از سوی دیگر، ذیل حدیث، نسبت دادن هرگونه مقامی غیر از ربوبیت را به ائمه علیهم السلام سزاوار می شمارد.

بنابراین از این احادیث نکته های زیر قابل برداشت است؛

۱. نوری، میرزا حسین، همان، ۲۳۷/۴.

۲. خوئی، سید ابوالقاسم، موسوعة الامام خوئی، ۸۴/۱۲.

۳. سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الاحکام، ۲۳۷/۲.

- ۱- امامان معصوم علیهم السلام بندگان خدایند و مقام خدایی ندارند.
 - ۲- اعتقاد به ربوبیت و الوهیت برای ائمه اطهار علیهم السلام غلو است و ایشان اصحاب خود را از هرگونه اعتقادی که شائبه غلو داشته باشد، نهی کرده‌اند.
 - ۳- نسبت دادن مقاماتی که منجر به الوهیت و ربوبیت امام نشود، غلو نخواهد بود و چنانچه کسی بر اساس مستندات، به مقامات ویژه‌ای برای ائمه علیهم السلام معتقد باشد، از خط اعتدال و اعتقاد صحیح خارج نشده است.
- دو نکته اول، مطابق با سایر آموزه‌های دینی و مورد قبول همگان است و تردیدی در صحت آن نیست؛ اما آنچه فهم حدیث را دچار مشکل کرده نکته‌ی سوم است. بی‌تردید معنای «قولوا فی فضلنا شتم» این نیست که هر دروغی را می‌توانید به ائمه علیهم السلام نسبت دهید، بلکه مقصود آن است که ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام لایق و سزاوار هر کمالی هستند. پس اخباری را که در میراث حدیثی شیعه وارد شده و از مقام و کمالی ویژه برای ائمه علیهم السلام حکایت دارد ولی با عقل مادی ما قابل درک نیست، نباید انکار کرد. همچنین بایسته نیست که با دیدن یا شنیدن هر مقام خارق العاده‌ای در روایات، بی‌درنگ آن را غالیانه و دروغین دانست، بلکه طبق احادیث پیش‌گفته، صحت آن دور از ذهن نخواهد بود.
- اما ممکن است این سؤال در ذهن ایجاد شود که آیا نسبت دادن مقاماتی که به طور عادی برای موجودی بشری ساخته نیست، شائبه غلو را در پی نخواهد داشت و در نتیجه از مرزهای صحیح باورمندی به مقامات امام فراتر نمی‌رود؟ اساساً نسبت دادن چه مقاماتی منجر به الوهیت می‌شود و تا چه اندازه می‌توانیم روایات فضائل را حمل بر صحت کنیم؟
- پاسخ پرسش اخیر در مقدمه دوم این نوشتار گذشت؛ اما پرسش نخست را در قالب بررسی یکی از نظریاتی که در این باب مطرح شده پی می‌گیریم.

۵-۱- مرزهای صحیح در مقامات امام

برخی اندیشه‌وران با قبول این پیش‌فرض که نسبت دادن مقاماتی فوق بشری به امامان، غلو محسوب می‌شود، این حدیث را از تولیدات غلات و مفوضه دانسته‌اند؛^۱ زیرا این حدیث تنها از نسبت خدایی نهی نموده اما مقامات فوق بشری را اثبات می‌کند. ایشان در بررسی تاریخی غلو، غلات را به دو دسته «برون گروهی» و «درون گروهی» تقسیم نموده‌اند؛ دسته اول کسانی بودند که ائمه اطهار (علیهم‌السلام) را خدا می‌دانستند و دسته دوم کسانی بودند که ایشان را موجوداتی فوق بشری می‌خواندند که دارای علم نامحدود، از جمله علم برغیب و قدرت تصرف در کائنات بودند. این دسته، برخلاف دسته اول، همچنان داخل در تشیع بوده‌اند ولی ائمه (علیهم‌السلام) را از مقام واقعی‌شان بالاتر می‌دانستند.

ایشان، کتب رجالی را شاهد بر این ادعا دانسته و معتقدند تعبیری چون «فاسد المذهب» و «فاسد الاعتقاد»، درباره جرح و تعدیل راویان دسته اول، و اصطلاحاتی مانند «اهل الارتفاع»، «مرتفع القول» و «فیه غلو»، پیرامون جرح و تعدیل راویان دسته دوم به کار رفته است.^۲

طبق این دیدگاه، ممکن است حدیث مورد بحث از بافته‌های غلات درون گروهی باشد تا بتوانند بر اساس آن، به انتشار عقاید خود و جعل حدیث بپردازند.

این سخن از چند جهت قابل درنگ است؛

یکم: جداسازی و تقسیم غلات به غالیان «درون گروهی» و «برون گروهی» نه تنها هیچ پیشینه‌ای در اصطلاحات شیعی ندارد، بلکه چنانکه در مقدمه دوم این نوشتار گذشت، غالی در اصطلاح کلام و فقه امامیه تنها به کسانی گفته

۱. رک: مدرسی طباطبایی، سید حسین، همان، ۸۱.

۲. همان، ۶۱-۶۷.

می‌شود که به الوهیت یا نبوتِ امام اعتقاد داشته باشند و این افراد نه تنها از منظومه‌ی تشیع بلکه از دایره اسلام خارج‌اند و تعبیر غلات درون مذهبی، تعبیری نادرست است.

دوم: اصطلاح «فوق بشر» به چه معناست و «اوصاف فوق بشری» چه مؤلفه‌هایی دارد؟ با توجه به اینکه امروزه با پیشرفت علم، بشر توانسته است از بسیاری مرزها که در زمانی غیرممکن تصور می‌شد عبور کند آیا باز این سؤال جا دارد؟ اساساً مرز بشریت تا کجاست که اگر کسی برای امام بیش از آن قائل باشد غالی است؟ آیا خود اعتقاد به نزول وحی الهی بر انبیاء علیهم‌السلام و به تبع آن ائمه علیهم‌السلام، صفتی فوق بشری نیست؟ قرآن کریم سرشار است از حکایات و داستان‌های فوق بشری انبیاء علیهم‌السلام. حال با توجه به افضلیت امامان بر انبیاء، وقتی چنین مقاماتی برای پیامبران پیشین ثابت باشد، برای امامان معصوم علیهم‌السلام به طریق اولی ثابت خواهد بود.

پس صرف اعتقاد به مقامی فوق بشری برای امام را نمی‌توان غلو دانست. لذا می‌بینیم بزرگان ما نقل شیخ صدوق از ابن ولید مبنی بر غلو بودن «نفی سهواز پیامبر» را برنتابیدند؛ شیخ مفید، این‌گونه اظهار نظر را تقصیر دانسته است.^۱ شیخ بهایی در پاسخ به سؤالی درباره این دیدگاه شیخ صدوق، خود شیخ صدوق را مبتلا به سهو دانسته است: «بل ابن بابویه قد سهی فانه اولی بالسهو من النبی»^۲. شیخ حرعاملی نیز پس از نقل این سخن، می‌گوید: «هذا جواب حسن فی غایة الجوده»^۳. برخی صاحب‌نظران معاصر نیز قول شیخ صدوق را مخالف آراء بزرگان علمای قبل و بعد او دانسته و جناب شیخ صدوق را در این عبارت، دچار سهو خوانده‌اند.^۴

۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، همان، ۱۳۵.

۲. حرعاملی، محمد بن حسن، التنبیه بالمعلوم، ۶۲.

۳. همان.

۴. رک: حسینی میلانی، سید علی، محاضرات فی الاعتقادات، ۵۱۴/۲.

سوم: شاهی که این پژوهشگر از منابع رجالی ذکر کرده و برای اثبات مدعی خود به آن استناد نموده، قابل پذیرش نیست؛ زیرا قاعده علمی این است که در اتهام به غلو ابتدا باید منشوری از معنای غلوارائه شود و سپس بر طبق آن، غالی از غیر غالی جدا سازی شود؛ اما قرائنی موجود است که بسیاری از جرح و تعدیل‌ها از سوی رجال نویسان و قمی‌ها بر اساس قاعده نبوده بلکه چه بسا آگریک راوی مضامینی را نقل کرده که فهم آن برای رجالی یا قمی‌ها دشوار بود، بر اساس اجتهاد خاص خود آن را غلومی انگاشته‌اند. از این رو می‌بینیم که معمولاً در غالی دانستن این‌گونه افراد میان قمی‌ها و رجالی‌ها اختلاف است^۱.

همان‌طور که امروزه نیز شاهدیم برخی جریانات روشنفکری، مقامات اهل بیت علیهم‌السلام

۱. به عنوان نمونه نجاشی در ترجمه حسین بن عبیدالله سعدی می‌گوید: او را به غلو طعن کرده‌اند اما احادیث کتاب‌های او صحیح است: «من طعن علیه و رمی بالغلو. له كتب صحيحة الحديث». (رجال النجاشی، ۴۲)؛ در مورد حسین بن یزید هم می‌گوید: برخی قمی‌ها گفته‌اند او اواخر عمرش غلومی کرده اما من از او، روایاتی که دال بر غلو باشد ندیدم: «قال قوم من القميين انه غلا في آخر عمره والله أعلم و ما رأينا له رواية تدل على هذا». (همان، ۳۸)؛ همچنین در ترجمه احمد بن حسین بن سعید اهوازی می‌گوید: قمی‌ها او را ضعیف و غالی دانسته‌اند اما برخی از احادیث او صحیح و برخی ضعیف است: «ضعفوه و قالوا هو غلال و حدیثه يعرف و ينكر» (همان، ۷۷)؛ و نیز پیرامون محمد بن بحر شیبانی می‌گوید: «قال بعض اصحابنا انه كان في مذهبه ارتفاع. و حدیثه قريب من السلامة و لا ادري من أين قيل ذلك» (رجال النجاشی، ۳۸۴)؛ ابن غضائری هم در مورد راوی اخیر می‌گوید: احادیثی که من از او دیدم سالم است: «قال القميون كان غالباً و حدیثه في ما رايته سالم، والله اعلم». (رجال ابن غضائری، ۴۰-۴۱) همچنین ابن غضائری رومی محمد ابن اورمه به غلو را نمی‌پذیرد: «اتهمه القميون بالغلو و حدیثه نقي لافساد فيه و ما رايته شيئاً ينسب إليه تضطرب في النفس إلا أوراها في تفسير الباطن و ما يليق بحديثه، و أظنها موضوعة عليه». (همان، ۹۳).

با این توضیحات معلوم می‌شود که متهم کردن راویان به غلو، دو جهت داشته است: ۱- گاهی بر اساس روایات نقل شده از یک راوی، به غالی بودن یا غالی نبودن او حکم می‌کردند و همین امر سبب شده که در بسیاری موارد، عدم فهم صحیح روایات، اتهام غلورا در پی داشته باشد. ۲- گاهی نیز تصور می‌کردند راوی، غالی به معنای مصطلح بوده و ائمه علیهم‌السلام را خدا می‌پنداشته است؛ ولی آنگاه که واقع امر بر آن‌ها منکشف می‌شد، از اتهام خویش نسبت به آن راوی، دست می‌کشیدند. به عنوان نمونه، ابن غضائری در ترجمه محمد بن اورمه، می‌گوید: وقتی مخالفانش، او را در حال نماز دیدند، از کشتن او منصرف شده و دست از اتهامشان برداشتند. (رجال ابن غضائری، ۹۴)

را با دانسته‌های خود می‌سنجند نه با واقعیت‌ها! پس اینکه آیا صفات فوق بشری، نسبت دادن علم غیب و ولایت‌های گوناگون به امامان را غلو بدانیم یا خیر، اولین مرحله بحث است. در همین راستا مجلسی اول می‌گوید:

بر اساس پیگیری کامل، برایم آشکار شد که علت جرح بیشتر کسانی که (بر پایه روایاتشان) مورد جرح قرار گرفته‌اند، بلندی مقامشان است؛ چنانکه در اخباری از ائمه اطهار رسیده که جایگاه مردم را به اندازه روایتشان از ما بشناسید. گویا مقصود، اخبار بلندی است که عقل بیشتر مردم از درک آن ناتوان است؛ و در احادیث متواتری از امامان نقل شده که حدیث ما سخت و بسیار مشکل است که هیچ‌کس تحمل آن را ندارد مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ی مؤمنی که خداوند قلب او را به ایمان آزموده باشد^۱.

وانگهی به طور غالب، خود رجالی‌ها چنین افرادی را غالی ندانسته‌اند، بلکه رمی به غلورا از قمی‌ها یا دیگران نقل کرده و سپس از راویان رفع اتهام می‌کنند و غالی بودن آن افراد را نمی‌پذیرند^۲؛ بنابراین استناد به قول رجالی‌ها برای تقسیم‌بندی ذکر شده نمی‌تواند صحیح باشد.

با این توضیح، تقسیم‌بندی یاد شده و نسبت دادن غلو به جامعه‌ی درونی شیعه،

۱. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین، ۱/۹۵: «والذي ظهر لنا من التبع التام أن أكثر المجروحين سبب جرحهم علو حالهم كما يظهر من الأخبار التي وردت عنهم عليه السلام، اعرفوا منازل الرجال على قدر روایاتهم عنا والظاهر أن المراد بقدر الرواية، الأخبار العالية التي لا يصل إليها عقول أكثر الناس و ورد متواترا عنهم عليه السلام إن حديثنا صعب مستصعب لا يحتمله إلا ملك مقرب، أو نبي مرسل، أو عبد مؤمن امتحن للقلبه للإيمان ولذا ترى ثقة الإسلام، و علي بن إبراهيم، و محمد بن الحسن الصفار، و سعد بن عبد الله، و أضرابهم ينقلون أخبارهم ويعتمدون عليهم، و ابن الغضائري المجهول حاله و شخصه يجرحهم، و المتأخرون رحمهم الله تعالى يعتمدون على قوله، و بسببه يضعف أكثر اخبار الأئمة عليهم السلام».

۲. مانند آنچه نجاشی در مورد حسین بن یزید نوفلی، محمد بن بحر شیبانی و عبدالرحمن بن حجاج بجلی می‌گوید و شبیه آنچه در رجال ابن غضائری در مورد محمد بن اورمه و حسین بن سعید اهوازی آمده است.

غیرقابل پذیرش است و سخن صحیح همان است که گفتیم؛ غالیاً کسانی هستند که به الوهیت یا نبوت امام باور داشته باشند و اساساً این‌ها از تشیع خارج‌اند و غیر از این‌ها را نمی‌توان غالی به معنای اصطلاحی دانست. با این روشنگری مجالی برای جداسازی غلات به دو گروه درونی و بیرونی وجود ندارد و به بیان دقیق‌تر ما چیزی به نام غلات درون‌مذهبی یا درون‌گروهی نداریم تا حدیث مورد بحث را از یافته‌ها و معتقدات این گروه بدانیم یا بگوییم برخی غالیان خواسته‌اند به پشتوانه‌ی این حدیث برخی مقامات بلند را برای ائمه جعل کنند. بلکه غلو بودن اعتقاد به چنین احادیثی ثابت نیست.

۵-۲- جایگاه نبوت در حدیث

یکی از اشکالاتی که بردلالت حدیث مطرح شده، چنانکه در آغاز این نوشتار اشاره شد، این است که در این احادیث تنها اجتناب از ربوبیت خواسته شده و از نبوت سخن نرفته، درحالی‌که نسبت دادن نبوت به امامان نیز غلو است.

این اشکال نیز نمی‌تواند بردلالت حدیث خدشه کند، زیرا اولاً در برخی نقل‌های حدیث، نبوت نیز استثناء شده است.^۱ ثانیاً بر فرض که نبوت در این احادیث استثناء نشده باشد تخصصاً از آن خارج شده و اساساً این حدیث در مقام نفی الوهیت و ربوبیت است و مسئله‌ی خاتمیت آن قدر روشن و واضح بوده که نیاز به نفی غلو در نبوت نبوده است و غالباً غلوی که در جامعه اسلامی پدید آمد غلو به معنای الوهیت و ربوبیت بوده است. لذا در این اخبار، ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در مقام

۱. قطب راوندی ذیل نقلی که از اسماعیل بن عبدالعزیز رسیده، عبارت «الا النبوة» را نیز نقل کرده است: «اجعلونا عبیداً مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم الا النبوة» (الخرائج والجرائج، ۲/۷۳۵). شیخ حرعاملی نیز این استثنای را در حدیث دیگری از خرائج نقل کرده است: «روی سعید بن هبة الله الراوندی فی کتاب الخرائج والجرائج عن خالد بن نجیح قال دخلت علی ابی عبدالله فجلست ناحية و قلت فی نفسی ما اغفلهم عند من یتکلمون فنادانی انا والله عباد مخلوقون لی رب عبده ان لم عبده عنذی بالنار قلت لا أقول فیک الا قولک فی نفسک قال اجعلونا عبیداً مربوبین و قولوا فینا ما شئتم الا النبوة» (اثبات الهداة، ۵/۳۹۴).

رویاریبی و نهی از این نوع غلو هستند. ثالثاً آیا ضمیر مفعولی «نا» پیامبر را نیز شامل می‌شود یا خیر؟ ظاهرش این است که ائمه و پیامبر هر دو را در برمی‌گیرد، هیچ‌یک از پیامبر و امام را نمی‌توان خدا دانست و اساساً سخن تنها در غلوه به معنای اعتقاد به الوهیت است. رابعاً؛ برفرض که تنزل کنیم و بگوییم در این حدیث نبوت تخصیصاً و تخصصاً خارج نشده است، باز نمی‌توان به غالبانه بودن آن حکم کرد زیرا بر اساس آیه شریفه‌ی مباحله و روایات فراوان^۱، امام و پیامبر از جهت مقامات در یک رتبه قرار دارند و تنها استعمال لفظ نبی بر امام جایز نیست؛ چنانکه خود ایشان اطلاق لفظ نبوت بر امام را جایز ندانستند و در نزاعی که بین معلى بن خنيس و ابن ابی یعفر اتفاق افتاد^۲ امام خطاب به ابن ابی یعفر فرمودند: «یا عبدالله! ابرأ مَن قال انا انبياء»^۳ یعنی نباید لفظ نبی را درباره امام بکار برد. از این رو شیخ مفید معتقد است از دیدگاه شرع تنها چیزی که منع شده، نبی نامیدن امام است اما همان معنایی که در نبوت است در امامت نیز وجود دارد^۴؛ بنابراین چنانچه کسی به همتایی امام با پیامبر نیز اعتقاد داشته باشد مادامی که امام را نبی نداند و نبی نخواند، غالی نخواهد بود.

۶- قرائن صحت حدیث

حقیقت امامت و جایگاه ولایت ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام، دارای ابعاد وسیعی است که فهم

۱. به عنوان نمونه رک: کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۹۶/۱، باب ان الأئمة هم ارکان الارض، ح ۱؛ و نیز ص ۲۷۰، باب فی أن الأئمة بمن یشبهون ممن مضی و کراهیة القول فیهم بالنبوة، ح ۷؛ و نیز ص ۲۷۵، باب فی أن الأئمة صلوات الله علیهم فی العلم و الشجاعة و الطاعة سواء، ح ۳ و روایات دیگر...

۲. عن ابی العباس البقیاق، قال: تداره ابن ابی یعفر و معلى بن خنيس، فقال ابن ابی یعفر: الأوصیاء علماء ابرار اتقیاء و قال ابن خنيس: الأوصیاء انبياء، قال فدخلا علی ابی عبدالله علیه‌السلام قال فلما استقر مجلسهما قال فبدأهما ابو عبدالله علیه‌السلام فقال: یا عبدالله ابرأ ممن قال انا انبياء. (اختیار معرفة الرجال، ۲۴۷).

۳. همان.

۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، ۴۵.

مراتب آن برای عقول مادی بشری دشوار و چه بسا دست نیافتنی است. در فرازهایی از روایت معروف و مفصلی که حضرت رضا - علیه آلاف التحية والثناء - در اوصاف و مقامات امام بیان فرموده اند، مضامینی وجود دارد که بیانگر رفعت مقام و جایگاه والای امام است. از این رو هر چه در فضائل ایشان گفته شود باز به کنه آن نمی توان رسید. حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام فرموده است:

ارزش امام بالاتر و شأنش بزرگ تر و جایگاهش برتر از آن است که عقل مردم به آن راه یابد و بشر بتواند با عقل و اندیشه خود امام را برگزیند ... امام یگانه ی روزگار خویش است، کسی همپای او نیست و دانشمندی همتای او نیست و جایگزین و مانند و نظیری ندارد، همه فضائل را داراست بدون آنکه از کسی آموخته یا کسب کرده باشد؛ بلکه خداوند وهاب به او ارزانی داشته است. پس چه کسی است که امام را بشناسد یا بتواند او را انتخاب کند؟! هیهات! هیهات! خردها گمراه، ذهنها حیران و عقلها سرگردان شده اند و چشمها ناتوان از دید و بزرگان کوچک و حکیمان متحیر و بردباران کم طاق و خطبا در تنگنا و هوشمندان در نادانی و شاعران وامانده از سخن و ادبا ناتوان و سخنوران در لکنت اند تا وصف شأنی از شئونس و فضلی از فضایلش کنند. همگان به ناتوانی و کوتاهی معترف اند. چگونه می توان همه (مقاماتش) را وصف کرد و به کنه (اسرارش) رسید یا چیزی از واقعیتش را فهمید یا جایگزینی برای او و بی نیاز کننده ای چون او یافت، هرگز!

با این سخن روشن است که چه بسا مقامی از مقامات یا شأنی از شئونس یا وصفی از اوصاف ایشان باشد که فهمش به حسب عقل مادی دشوار اما واقعیت به گونه ای دیگر باشد. به همین جهت انکار مقامات معصوم ساده نیست و تا انسان تمامی جوانب و حدود و ثغور آن را نسنجیده است، نباید آن را انکار کند و تا در ادله تعمق نکرده باشد،

نباید آن را به زعم خود باطل یا ضعیف بدانند؛ چه بسا قصور در فهم ما باشد نه در ادله، و ضعف در عقل ما باشد نه در دلیل؛ بنابراین بسیار سخیف خواهد بود که کسی اعتقاد به مقامات ویژه و بلند برای اهل بیت علیهم‌السلام را برداشت غالبانه از حدیث «نزلونا عن الرّبویّۃ» بدانند؛ درحالی که قرآن کریم تصریح فرموده که خدای متعال به ایشان رفعت مقام عنایت فرموده است: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ»^۱.

همچنین دعای شریفی که در اعمال روزانه‌ی ماه رجب از ناحیه مقدسه رسیده، حدیث مورد بحث را تأیید می‌کند. در ابتدای این دعا، به هنگام معرفی «ولاة الامر»، صفات برجسته‌ای برای ائمه اطهار علیهم‌السلام نام برده می‌شود که از جمله آن‌ها این فراز است: «فَجَعَلْتُم مَّعَادِنَ لِكَلِمَاتِكِ وَ ارْكَانًا لَتَوْحِيدِكِ وَ آيَاتِكِ ... لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا^۲ إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ»^۳. با توجه به فقره اخیر این دعای شریف، تنها نسبتی که نمی‌توان به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام داد، «نفی بندگی» و «نفی مخلوق بودن» است؛ اما متصف ساختن ایشان به هر صفتی غیر از این دو - چنانچه در روایات آمده باشد - قابل انکار نیست^۴.

فرازهایی مانند «فانا صنایع ربنا و الناس بعد صنایع لنا»^۵، «نحن صنائع ربنا و الخلق بعد

۱. نور/۳۶.

۲. در برخی نسخه‌ها «بینهم» آمده است.

۳. طوسی، محد بن حسن، مصباح‌المتجهج، ۵۵۶؛ سید بن طاووس، علی بن موسی، اقبال‌الأعمال، ۱۴۵.

۴. شیخ طوسی و سید بن طاووس با تمام ورع و دقتی که داشته‌اند این دعا را نقل کرده‌اند و بسیار غریب است که برخی به صرف جمله‌ی «لا فرق بینک و بینها» این دعا یا این فراز را غالبانه و ساختگی بدانند که زیر سایه‌ی «قولوا فی فضلنا ما شئتم» جعل شده است! زیرا همه‌ی فاصله میان خدا و امام در همین فراز به قرینه متصله مشخص شده که فرمود: «الا ائهم عبادک». آیا این استثناء، فاصله کمی است؟! فاصله‌ی مقام بندگی تا خدایی؟! چه اشکالی دارد که خداوند سبحان، در عین برخورداری از قدرتی بی‌انتهای، ناخدایی برخی امور عالم را به بندگان برگزیده‌ی خویش، واگذارد؟!.

۵. نهج‌البلاغه، نامه ۲۸. مرحوم علامه مجلسی در بحار‌الأنوار و نیز ابن ابی‌الحدید، «لام» را در «صنائع لنا» زانده دانسته‌اند. رک: مجلسی، محمدباقر، همان، ۶۸/۳۳ و ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، همان، ۱۹۴/۱۵.

صنائعنا^۱ و این بخش از زیارت صحیح السنند^۲ سیدالشهداء علیه السلام: «بکم تنبت الأرض أشجارها و بکم تخرج الأشجار أثمارها و بکم تنزل السماء قطرها و بکم يكشف الله الكرب و بکم ينزل الله الغيث»^۳، زیارت صحیح السنند «جامعه کبیره»^۴ و همچنین سایر اخبار و احادیث صحیح فراوانی که در ابواب مختلف کتاب الحجة کافی و سایر جوامع روایی وجود دارد، شاهدی صادق بر مدعای پیش گفته و نیز صحت حدیث «تَرْوُونا عَنْ الرَّبُّوبِیَّةِ وَ قُولُوا فِینَا مَا شِئْتُمْ» است.

با این توضیحات باید گفت انکار مقامات اهل بیت علیهم السلام و غالیانه دانستن این گونه اخبار، هیچ توجیهی ندارد و نادیده انگاشتن این مقام ها در خوش بینانه ترین احتمال، تقصیر در شناخت جایگاه ائمه ی اطهار علیهم السلام است و در نهایت در پاسخ منکران و دشمنان این احادیث، کلام حضرت امیر را فصل الخطاب می دانیم که فرمود: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا»^۵.

نتیجه

مجموعه ای از احادیث در متون روایی شیعه وجود دارد که نسبت دادن هرگونه فضائل و مقامات را به امامان علیهم السلام جایز می شمارد. این احادیث که معمولا با عبارت مشهور «تَرْوُونا عَنْ الرَّبُّوبِیَّةِ وَ قُولُوا فِینَا مَا شِئْتُمْ» شناخته می شوند، با الفاظ گوناگونی در متون روایی وارد شده اند. مجموعه این اخبار در مقام نهی از غلو و اثبات رفعت مقام و عظمت جایگاه برای ائمه اطهار علیهم السلام است و هر کمالی به جز الوهیت را برای

۱. طوسی، محمد بن حسن، کتاب الغیبه، ۲۸۵.

۲. چنانکه در استشهاد به کلام صدوق در تصحیح سند حدیث اربعمأة گذشت.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۵۷۶/۴؛ صدوق، محمد بن علی، همان، ۳۵۹/۲؛ ابن قولویه، جعفر بن محمد، همان، ۳۶۵ و ۳۶۶؛ و منابع دیگر.

۴. برای صحت سند این زیارت رک: حسینی میلانی، سیدعلی، با پیشوایان هداایتگر (شرح زیارت جامعه کبیره)، ۱/۴۵-۷۲.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲ و ۴۳۸.

امامان اهل بیت سزاوار می‌شمارد که پذیرش آن‌ها، دارای هیچ محذور عقلی و نقلی نیست. برخی از این احادیث سندی معتبر و مجموعه‌ی آن معنایی صحیح دارد؛ بنابراین، نه ساخته غلات است و نه معنایی غالیانه دارد، بلکه در مقام بیان این حقیقت است که ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام، شایسته‌ی هر کمال و هر مقامی هستند غیر از ربوبیت.

حال جای این پرسش است که منکران این دسته از روایات، با چه معیاری آن‌ها را باطل و ساختگی اعلام کرده‌اند؟! آیا مضامین آن‌ها غلوآمیز بوده یا سندشان غیر قابل اعتماد است؟ اینان در اثبات مدعای خود باید به روشنی توضیح دهند که کدام یک از روایات، دروغین بوده و معنای حدیث با کدام موازین عقلی و نقلی ناسازگار می‌افتد. آیا اگر به صرف حدسی شخصی، حدیثی را ساختگی یا دروغین اعلام کنیم با روش‌های علمی سازگار است؟! آیا این‌گونه برخورد با احادیث بدون بررسی دقیق و عالمانه، دخیل کردن سلیقه‌های شخصی در متون روایی نیست؟! پس شایسته است در مواجهه با احادیثی که قبولش برای فهم قاصر ما مشکل است، قبل از هرگونه انکاری، علمش را به اهلش وا گذاشته یا حداقل سکوت کنیم! بنابراین اگر کسی نتوانست مقامی از مقامات ائمه علیهم‌السلام را درک کند، برای آنکه مبتلا به تکذیب یا تقصیر نشود، نباید به انکار آن پردازد.

- قرآن کریم با ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، چاپ ششم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم، ۱۴۲۲ ق.
- التفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری، چاپ اول، مدرسة الامام المهدي، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ابن ابی الحديد، عبد الحمید بن هبة الله مدائنی، شرح نهج البلاغة، چاپ دوم، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ ق - ۱۹۶۷ م (ج ۱۵).
- ابن غضائری، احمد بن حسین بن عبید واسطی بغدادی، الرجال، چاپ اول، مؤسسة دار الحديث، قم، ۱۴۲۲ ق - ۱۳۸۰ ش.
- ابن قولویه، ابوالقاسم جعفر بن محمد، کامل الزیارات، چاپ اول، مؤسسة نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ ق.
- اربلی، علی بن عیسی بن ابی الفتح، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، دارالأضواء، بیروت.
- استرآبادی، محمد بن علی، منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال، چاپ اول، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۲۲ ق.
- اصفهانى، محمد حسین، حاشیة كتاب المكاسب، چاپ اول، أنوار الهدی، قم، ۱۴۱۸ ق.
- بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناضرة فی احكام العترة الطاهرة، دارالکتب الاسلامیه، نجف، ۱۳۷۶ ق - ۱۹۵۷ م.
- حافظ برسی، رضی الدین رجب بن محمد حلّی، مشارق انوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين، چاپ دوم، منشورات ذوی القربی، قم، ۱۴۲۷ ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، چاپ اول، منشورات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۵ ق.
- _____، التنبيه بالمعلوم (البرهان علی تنزيه المعصوم عن السهو والنسيان)، چاپ دوم، بوستان کتاب (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، قم، ۱۴۳۰ ق - ۱۳۸۸ ش.
- _____، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، چاپ سوم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۶ ق.
- حسینی میلانی، سید علی، با پیشوایان هدایتگر (شرح زیارت جامعه کبیره)، چاپ اول، مرکز تحقیق اسلامی، قم، بی تا.

_____، محاضرات فى الاعتقادات، چاپ چهارم، مركز الحقائق الاسلاميه، قم، ۱۳۸۵ ق.

خاقانى، شيخ على، رجال خاقانى، چاپ دوم، مكتب الاعلام الاسلامى، قم ۱۴۰۴ ق. سبحانى، جعفر، كليات فى علم الرجال، چاپ پنجم، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجامعة المدرسين، قم، ۱۴۲۳ ه ق.

سيزوارى، سيد عبدالاعلى، مهذب الاحكام فى بيان الحلال والحرام، چاپ چهارم، مؤسسة المنار، قم، ۱۴۱۳ ه ق.

سروش، عبدالكريم، نامه دوم به آقاى بهمن پور، شهريور ۱۳۸۴
سيد بن طاووس، على بن موسى، اقبال الأعمال، چاپ اول، مؤسسة الاعلامى، بيروت، ۱۴۱۷ ه ق- ۱۹۹۶ م.

سيد مرتضى علم الهدى، على بن الحسين الموسوى، الشافى فى الإمامة، تحقيق و تعليق از سيد عبدالزهراء حسینی، چاپ دوم، مؤسسة الصادق عليه السلام، تهران، ۱۴۱۰ ق.
صدوق، محمد بن على، الخصال، منشورات مطبعة الحيدرية، نجف، ۱۳۹۱ ق- ۱۹۷۱ م.
_____، عيون أخبار الرضا عليه السلام، تصحيح سيد مهدي حسینی لاجوردی، چاپ دوم، ناشر رضا مشهدى، قم، ۱۳۶۳ ش.

_____، من لا يحضره الفقيه، چاپ ششم، دارالأضواء، بيروت، ۱۴۰۵ ه ق- ۱۹۸۵ م.
صفار، ابوجعفر محمد بن حسن، بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد، تحقيق ميرزا محسن كوجه باغى، منشورات مكتبة آية الله مرعشى، قم، ۱۴۰۴ ق.
طبرى، احمد بن على، الإحتجاج، تعليق و ملاحظات سيد محمد باقر موسى خراسان، چاپ سوم، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۱ ق.

طوسى، ابوجعفر محمد بن حسن، اختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشى، تصحيح و تعليق حسن مصطفوى، چاپ چهارم، مركز نشر آثار علامه مصطفوى، تهران، ۱۴۲۴ ق- ۲۰۰۴ م.
_____، عدة الأصول، چاپ اول، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۳ ق- ۱۹۸۳ ش.
_____، الفهرست، تحقيق جواد قیومى، چاپ اول، مؤسسة نشر الفقاهة - المطبعة مؤسسة النشر الإسلامى، قم، ۱۴۱۷ ق.

_____، كتاب الغيبة، چاپ اول، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۱ ق.
_____، مصباح المتهجد، چاپ دوم، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، ۱۴۲۵ ه ق- ۲۰۰۴ م.

- عاملی، بهاء الدین (شیخ بهایی)، محمد بن حسین، مشرق الشمسین واکسیر السعادتین مع تعلیقات الخواجوی، چاپ دوم، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ۱۴۱۴ ق.
- عاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول)، ذکر الشیعة فی أحكام الشریعة، چاپ اول، مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، ۱۴۱۹ ق.
- عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، چاپ اول، مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم، ۱۴۱۳ ق. (ج ۱۴: ۱۴۱۹ ق).
- _____، روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، چاپ اول، بوستان کتاب (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه)، قم، ۱۴۲۲ ق - ۱۳۸۰ ش.
- عسقلانی، ابن حجر، مقدمه فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، ۱۴۰۸ ق.
- فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، چاپ اول، منشورات مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ ق.
- کراجکی، ابوالفتح محمد بن علی، کنزالفوائد، چاپ اول، دار الذخائر، قم، ۱۴۱۰ ق.
- کلباسی، ابوالهدی، سماء المقال فی علم الرجال، تحقیق سید محمد حسینی قزوینی، چاپ اول، مؤسسه ولی العصر للدراسات الاسلامیه، قم، ۱۴۱۹ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ ششم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایة فی علم الدراییة، تحقیق محمدرضا مامقانی، چاپ اول، مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، قم، ۱۴۱۱ ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار أئمة الأطهار، چاپ دوم، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق - ۱۹۸۳ م.
- مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور، بی تا.
- مدرسی طباطبائی، سید حسین، مکتب در فرآیند تکامل، چاپ پنجم، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات (مصنفات الشیخ المفید ج ۴)، چاپ اول، المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید (کنگره شیخ مفید)، قم، ۱۴۱۳ ق.

_____، تصحيح اعتقادات الإمامية، (مصنفات الشيخ المفيد ج ٥)، چاپ اول، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد (کنگره شیخ مفید)، قم، ١٤١٣ ق.

موسوی خوئی، سید ابوالقاسم، المستند فی شرح العروة (چاپ شده در موسوعة الامام الخوئی)، تقریر شیخ مرتضی بروجردی، چاپ سوم، مؤسسة احیاء آثار الامام الخوئی، قم، ١٤٢١ ق.

_____، مصباح الفقاهه، بقلم محمد علی توحیدی، چاپ اول، مكتبة الداوری، قم، ١٣٧٧ ش.

_____، معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، چاپ سوم، منشورات مدينة العلم (قم) - دارالزهراء، بیروت، ١٤٠٣ ق.

نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، چاپ چهارم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم، ١٤١٣ ق.

نجفی، جعفر بن خضر مالکی (کاشف الغطاء)، کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، چاپ اول، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، قم، ١٤٢٢ ق - ١٣٨٠ ش.

نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ١٩٨١ م.

نجم آبادی، شیخ هادی، تحریر العقلاء، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٨ ش.

نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشيعة في أحكام الشريعة، چاپ اول، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، ١٤١٥ ق.

نمازی شاهرودی، شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم، ١٤١٩ ق.

نوری، میرزا حسین (محدث نوری)، خاتمة المستدرک، چاپ اول، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ١٤١٦ ق.

تأملات في أحاديث (نزلونا عن الربوبية)

مرتضى عليزاده نجار

٣٦٤

الخلاصة:

نقلت المصادر الشيعية عن الأئمة المعصومين حديثا مضمونه أن عليكم أن تنزلونا عن الربوبية ثم لكم أن تتحدثوا ما شئتم عن فضائلنا.

ورغم رفض بعض التيارات الفكرية لهذا الحديث واعتباره حديثا مختلفا، إلا أن أسناد هذا الحديث أسناد معتبرة، ودلالته تتطابق مع الموازين الدينية.

وقد ورد نص هذه الرواية في الموارد الروائية الشيعية بألفاظ مختلفة، أما مضمونها فيتلخص بهاتين النقطتين: رفض الغلو، وبيان أبعاد مقامات أهل البيت عليهم السلام. وهكذا تكون هذه الرواية في صدد محاربة الأفكار المتطرفة من جهة، والتنبيه على سمو مقام ومنزلة الأئمة المعصومين عليهم السلام من جهة أخرى.

أما المقال الحالي فمكرس للبحث في نصوص وأسانيده هذه الأحاديث، ثم بيان دلالاتها، والإجابة على الإشكالات الواردة عليها.

God or Servant of God

A Look at the Hadith “Do not Consider Us as god”

Morteza Alizadeh Najjar

۳۷۳

Abstract

In Shi'i sources, the following hadith has been quoted from the Infallible Imams: “Do not consider us as god and narrate whatever you want of our virtues”. Though this hadith has been rejected by some schools of thought as a forged one, it has valid chain of narrators and its references correspond to religious standards. This hadith has been narrated in various forms in Shi'i sources and it is referring mainly to two points: first, rejection of extremism; and, the other, explanation of the scope of stations of the Household (A.S). On the one hand, this hadith fights against extremist ideas and, on the other, it mentions the loftiness of the stations of the Infallible Imams. After discussing the content and the chain of narrators of this hadith, the present writing goes to explain its references and provide replies to objections posed against it.